

اندر بررسی تاریخ و مورخین

طی مطالعه مقاله مبسوط آقای شایگان نیک تحت عنوان سیمای یک ایران شناس : والتر هینتس (۳)، (ایران شناسی شماه چهارم، ۱۳۷۴) که در آن از همه مقوله سخن رفته و نظریات مورخین متعدد بررسی شده، به نکته ای چند برخورد شد که تذکر آن لازم آمد:

۱- اینکه نوشته اند قاضی عیسی ساوجی "وزیر" سلطان یعقوب آق قویونلو بوده (ایضاً، ص ۷۸۶) صحیح نیست. قاضی عیسی پسر شکرالله وزیر بود و صدر مقتدر سلطان یعقوب. در مقام صدارت، قاضی القضاة بود و ناظر بر موقوفات و اجرای احکام شرع. همزمان با او وزارت با شاه شرف الدین محمود دیلمی بود (رجوع شود به روزبهان خنجی، عالم آرای امینی، لندن ۱۹۹۲، ص ۳۵۸-۳۶۷).

۲- دیگر اینکه به تبع نوشته آقای نصرالله فلسفی، اشاره به سلحشوری و مردانگی قزلباش کرده، گفته اند "حتی پس از شکست چالدران" قزلباشان کاربرد سلاح گرم را لایق شأن خود نمیدانستند، و بعد افزوده اند که "ترکان قزلباش به صف تفنگچیها وارد نمیشدند و آن را برای تاتها یا تاجیکها" وا میگذاشتند (سیمای، ص ۷۷۹ و ۷۸۰). عنوان چنین معاذیری از برای توجیه شکست چالدران، ما ایرانیان را خوشایند است، اما پذیرش این روایات بحکم منطق دشوار است چون قزلباش اگر بی باک بود، سفاک هم بود و اگر "مردانگی" داشت (تا مراد از مردانگی چه باشد) از جوانمردی بهره ای نبرده بود، و آنکه احشاء و امعاء دشمن را به چنگ و دندان میکشید، اگر عقلش میرسید و دستش میرسید، اسلحه آتشین هم بکار میبرد تا دشمن را نابود کرده، زودتر به چپاول پردازد. این است که در اولین فرصت، ارابه و توپیی که بهنگام عبور عثمانیها از رودخانه ارس بآب افتاده بود بیرون کشیده، از روی آن ۵۰ عدد دیگر بساخت. وحد اکثر دو سال بعد از واقعه چالدران، سپاه قزلباش را دو هزار قبضه تفنگ بود و شاه اسماعیل بدان فخر میورزید و پیرامون آن تبلیغ بلیغ میکرد، و مسلم است که چون مرشد قزلباش را نظر بر کاربرد اسلحه آتشین شد مرید را یارای استنکاف نبود (در باره شاه اسماعیل و استعمال اسلحه آتشین در قبل و بعد چالدران، توجه نویسنده محترم مقاله را به کتاب مستدل J.L. Baque-Gramont, *Les Ottomans, Les Safavides et Leurs*

Voisins, Istanbul 1987 جلب میکند، که نتیجه گیری‌های آن باستناد مدارک معتبر عثمانی همچون گزارش جاسوسان سلطان سلیم و یا صورتمجلس استنطاق اسیران قزلباش میباشد، ص ۱۴۶-۱۸۶). علی ایحال، دلیل راسخ از برای رد نظریه پرهیز قزلباش از اسلحه آتشین این است که در نبرد جام، پیروزی شاه طهماسب بر ازبکان بواسطه آتشبار قزلباش بود. در این نبرد که بسال ۱۵۲۸/۹۳۵ یعنی چهار سال پس از مرگ اسماعیل واقع شد، بدو میمنه و میسره قزلباش منهزم شد ولی طهماسب پانزده ساله که در قلب استقامت کرده بود، یکباره آتشبار ارابه‌های توپ و ضربزن و تفنگ اندازان خود را بسوی قلب سپاه متقابل هدایت میکند و جنگ مغلوبه مبدل به پیروزی میشود. حسن بیک روملو که خود قزلباش است و جریان نبرد را بتفصیل شرح داده، در ابتداء آن، نام از "تفنگ اندازان روملو" میبرد (حسن بیک روملو، احسن التواریخ، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۷۷). اگر اسلحه آتشین قزلباش را منموم میبود، حسن بیک، تفنگ اندازی هم تیره‌های خود را بر ملا نمیکرد. از سوی دیگر بابر گورکانی که در این زمان مرتباً با قزلباشان در تماس بود مینویسد که سپاه ایشان بالغ بر ۲۰۰۰ ارابه و ۶۰۰۰ تفنگ انداز داشت (ظهیرالدین محمد بابر، بابرنامه، بتصحیح و. تاکستون، هاروارد ۱۹۹۳، ص ۷۵۲). اگر چه نام سرکرده توپچی‌ها استاد شیخی بود (که ممکن است تاجیک باشد یا عثمانی متواری، چنانکه بابر دو توپچی "رومی" داشت)، تصور اینکه بقیه توپچیها و تفنگ اندازان "تاجیک" باشند دشوار است، علی‌الخصوص که همگی آنها به‌مراه قورچیان خاصه تحت فرمان خود شاه بودند. (تاریخچه اسلحه آتشین در ایران زمین هم اکنون توسط آقای J. Woods استاد دانشگاه شیکاگو تحت بررسی است و امید است که با انتشار آن هر ابهامی که در این مورد باقی مانده باشد، مرتفع گردد).

۳- دیگر اینکه نویسنده محترم مقاله ستایش خاصی از برای نظریات دانشمند روسی پتروشفسکی قائل شده به پیروی از وی، یورش مغولان و ازبکان را عمدتاً معلول "توه فرار از مرکزی" میدانند که ناشی از مسائل اقتصادی چون ازدیاد نفوس و احتیاج به چراگاه بوده، و عاقبت "فشار فئودالها" و "تضاد طبقاتی" را چاشنی این نظریات کرده، تحول اوضاعی که منجر به پیدایش حکومت صفوی شد را توجیه میکنند (سیمای، ص ۷۸۶-۷۸۵). اشکال در این است که پتروشفسکی

در زمانی مینوشت که اختناق استالینی در اوج بود و فشار مسلکی ایجاب میکرد که وقایع تاریخ را در قالب فرضیه‌های مارکسیستی تجزیه و تحلیل کند حال آنکه بیچاره خود مارکس از تعمیم نظریاتش به تاریخ ملل آسیائی مستأصل مانده بود. و حقیقت شاید تلخ این است که روشهای تولیدی و واکنشهای مردمی تأثیر کمتری بر تحول تاریخ ما داشته‌اند تا امیال فردی و تعصبات قومی. و هر نظریه‌ایکه بجبر، آن را بر این ترجیح دهد مژمر ثمر نخواهد بود خاصه در مورد آن بخش از تاریخمان که توأم با تاریخ ترک و مغول است که ایشان را انگیزه تعصبات قومی قوتی تمام داشت.

بغیر از نهب و غارت، یورش مغولان (و مآلا ازبکان که طایفه‌ای از ایشانند) را دو انگیزه اصلی بود: اول اینکه مغول را باور این بود که باراده "خدای قدیم" (تنگری) میبایست سایر اقوام و ملل را بانقیاد و اطاعت خود در آورد و دوم آنکه مشروعیت سلطنت شاهزادگان مغول میبایست بر اساس یاسای چنگیزی، و تقسیم امپراطوری چنگیز ما بین چهار پسر اصلی او یعنی جوجی و جغتای و آگدای و تولی باشد (هر قسمت را اولوس میخواندند و مجموع را اولوس اربعه). بموجب انگیزه اول در رأس هر نامه‌ایکه خوانین مغول بسلاطین خارجی یا پاپها نوشتند (از جمله نامه فارسی گیوک خان به پاپ Innocent IV)، خواست تنگری و پیروزی اجتناب ناپذیر مغول را گوشزد کردند و مخاطب را بقبول انقیاد دعوت نمودند. و بر این پایه است که خواجه نصیرالدین طوسی در مقدمه زیج ایلخانی میگوید که "خدای تعالی چنگیز خان را قوت داد و پادشاهی همه روی عالم او را مسلم کرد" و سپس شرحی مینگارد در حقانیت فرمانروایی چنگیز و جانشینانش بر همه عالم (J.A. Boyle, *The Mongol World Empire 1206-1370*, Variorum reprint 1977, p. 247). و این چنین است که مورخین وابسته به مغول، همچون عطاملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله، کشورگشائی‌های مغول را عنوان "استخلاص" داده‌اند و نه فتوحات، بعبارت دیگر استعمال لفظ "استخلاص" در مورد تسخیر بغداد بدست هولاکو خان معنایش این است که حقاً ملک چنگیزیان بوده و تصرف آن بمنزله احقاق حق ایشان است.

آمدن هولاکو به ایران زمین بدستور خان اعظم منگو (مونگکا) قآن بود و به نیت گسترش

امپراطوری مغول تا "دریای نیل"، و مادام که در این راه قدم بر میداشت از پشتیبانی اولوس اربعه از جمله اولوس جوجی برخوردار بود. اختلاف، زمانی بروز کرد که پیشرفت هولاکو در نبرد عین جالوت متوقف شد و منگو قاآن فوت شد. در منازعه ای که بر سر جانشینی منگو قاآن، ما بین دو تن از برادرانش قوبیلای و اریغ بوکا در گرفت، هولاکو جانب قوبیلای گرفت. چون قوبیلای پیروز شد و بر مسند قاآنی تکیه زد، موقعیت هولاکو تثبیت شد و ایران زمین ملک موروثی ایلخانان شد. و این امر بمذاق خانان اولوس جوجی که آنان را قباچاقی میگفتند ناخوش آمد چون از دیر باز، و علیرغم جوینی که میگوید "از حدود قبالیغ و خوارزم تا اقصای سقسین و بلغار و از آن جانب تا آنجا که سم اسب تاتار رسیدست" از آن جوجی بود (جوینی، تاریخ جهانگشا، تهران ۱۳۲۹، ص ۳۱)، ایران زمین، یا حداقل قسمتی از آن که بهنگام یورش اول چنگیز مسخر شده بود، وابسته به اولوس جوجی محسوب میشد و قباچاقیان را از عواید ایران سهمی بود، و تا زمانی که باتو بن جوجی بزرگ اولوس جوجی زنده بود، دیوانیان و بیتکچیان که بایران زمین آمدند از ایادی او بودند و یا

بصوابدید او منصوب شدند (J. Aubin, *Emirs Mongols et Vizirs Persans dans les Remous de l'Acculturation*, Studia Iranica 1995, pp.11-17; T. Allsen, *Politics of Mongol Imperialism*, Ph.D. thesis, Univ. of Minnesota 1979, pp.40-52; R. Amitai-Preiss, *Mongols and Mamluks*, Cambridge 1995, pp. 78-83). از آن پس قباچاقیان بکرات در صدد تصرف آنچه که از آن خود میدانستند بر

آمدند. این چنین است که برکه بن جوجی بزمان هولاکو، و از نسل بوقال بن جوجی، نوای بزمان اباقای، و از نسل باتو بن جوجی، ازبک خان بزمان ابوسعید بهادر خان و جانی بیگ بزمان ملک اشرف چوپانی، و از نسل اوردا بن جوجی، توقتمیش خان بزمان جلایریان قصد این دیار کردند، و بعد از آنها ازبکان بسرکردگی محمد شیبانی (از نسل شیبان بن جوجی) و برادر زاده اش عیبالله خان بحمله ادامه دادند و این بهنگامی بود که دولت مغول در ایران مضمحل شده و هیچیک از چنگیزیان رسماً یا اسماً بر آن حکومت نداشتند. اما اکثر این حملات نافرجام ماند و اگر هم ناحیه ای تسخیر شد مدت تصرف کوتاه بود و در اولین ضد حمله، قباچاقیان مجبور به بازگشت شدند. شواهد و قرائن امر چنین مینماید که این یورشها عمدتاً بعزم "استخلاص" و اعاده ملک و عایدی به خان "مستحق" بود، ولی چون زمان تصرفات کوتاه است نتیجه گیری گویا نیست. موردی

که گویاست استیلای عبدالله بهادر خان (م. ۱۵۹۸\۱۰۰۶) است بر هرات بسال ۱۵۸۸\۹۹۶ که بیش از ده سال دوام آورد. اگر حمله ازبکان بدلیل ازدیاد نفوس میبود و در طلب چراگاه، میبایست عبدالله خان بار و بنه اش را ببندد و به هرات کوچ کند. درحالیکه بعد از تسخیر هرات، عبدالله خان به ماوراءالنهر بازگشت و قل بابا کوکلتاش را بنیابت از خود بحکومت آنجا منصوب کرد و تا پایان عمر پا بدانجا نگذاشت و حتی خرمی مراتع بادغیس و شابرقان (شاپورگان) میل رجعت بخراسان را در او زنده نکرد. و اگر ازبکان بقصد توطن آمده بودند بتعداد بیشتر در خراسان میماندند و در اولین حمله شاه عباس فرار را بر قرار ترجیح نمیدادند و "وطن" جدید خود را ترک نمیگفتند. پس اگر "قوه فرار از مرکزی" در کار بود از مرکز هرات بود بفراسوی آموی و نه بالعکس.

در خاتمه، معترف و معتقد است که علم تاریخ علم پیچیده ایست که تعبیر هر واقعه ای از آن بر حسب زاویه بررسی متغیر است و تا واقعه ای از جمیع زوایا بررسی نشود حقیقت آن نمایان نمیشود، در این راه هر کسی را اشتباه ممکن است و بر دیگران است که اصلاحش کنند. آنچه ناگوار است توسل به تندزبانی لنین وار است از برای تخطئه نظریات دیگران، نظیر آن پرخاش نویسنده محترم مقاله به رساله جان فران (سیمای، ص ۷۹۳)، آنهم بزبانی که اذعان دارند همقطارشان عاجز از فهم آنست. شرط مروت آنست که اگر حمله ای میکنند بزبانی باشد که مخاطب را معلوم شود تا در مقام دفاع بر آید.

ابوالعلاء سودآور

هوستون - ۱۰ تیر ۱۳۷۵